

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در صورت دیگری است که صورت سوم باشد از جایی که اضطرار به یک طرف
معین حاصل شده، خب صورت اولی این بود که قبل از تعلق تکلیف و قبل العلم اضطرار
حاصل شد. صورت ثانی این بود که بعد التعلق و بعد العلم اضطرار حاصل شده، صورت
ثالثه متوسط بین الامرین است. یعنی تعلق تکلیف شده و بعد اضطرار حاصل شده بعد
علم حاصل شده، یعنی فرض کنید دو کأس بوده است و قطره‌ای به یکی از این دوتا
اصابت کرده ولی این شخص علم به این مطلب پیدا نکرده بود. بعد اضطرار برایش پیدا
شد به شرب یکی از این کأسین معیناً و علم برایش پیدا شد که بله، قبل از اضطرار ما
قطره‌ای منتجس به یکی از کأسین اصابت کرده، خب در این جا آیا واجب است از آن
کأس غیر مضطرائیه اجتناب کنند؟ خب از کأس مضطرائیه مسلم اجتناب لازم نیست. آیا
از کأس غیر مضطرائیه لازم است اجتناب کند یا نه؟ در این مسئله هم دو قول است. یک
قول این است که لازم نیست اجتناب کند و این شاید قول اکثر باشد و قول دوم این است
که بله، باید از این کأس ثانی یعنی از این غیر مضطرائیه هم اجتناب کند که این ینسب الی
المحقق النائینی در دوره قبل الاخره، در دوره اخیره همین عدم وجوب اجتناب فرمودند
ولی در دوره سابق بر این قائل بودند به این که لازم است از او اجتناب بشود. و لکن
الاقوی همین است که همان قول اول است که اجتناب از این که هست لازم نیست. دلیل
بر این عدم وجوب اجتناب از دو مقدمه اثبات می‌شود. مقدمه اولی این هست که درست
است الان این شخص علم پیدا می‌کند به این که قبل از اضطرارش تکلیف به اجتنابی
حادث شده، إما به این کأس و إما به آن کأس، علم پیدا می‌کند فی سابق الایام قبل از
اضطرار چنین تکلیفی به وجود آمد. اما الان وقتی به نفس خودش مراجعه می‌کند الان
علم ندارد به این که یک خطاب شرعی متوجه به او است. چرا؟ برای این که اگر آن
قطره در آن طرف مضطرائیه افتاده باشد مرتفع شده، این وجوب اجتناب مرتفع شده به
خاطر اضطراری که طاری شده است. پس بنابراین چون احتمال می‌دهد که آن تکلیف
موجود شده قبل الاضطرار مرتفع شده باشد، وجداناً این احتمال را می‌دهد دیگه، چون
احتمال می‌دهد که آن قطره در همین طرف کأس مضطرائیه افتاده، پس با وجود این
احتمال که لعل آن مرتفع شده باشد کیف یُعقل که علم اجمالی داشته باشد که الان
خطابی متوجه او است؟ علم با احتمال علم اجمالی به این که خطاب اجتناب متوجه او
است با احتمال ارتفاع ناسازگار است. جمع نمی‌شود با همدیگه، فلا یعقل الان که علم
اجمالی داشته باشد به توجه خطاب اجتناب به او، چنین علم اجمالی الان ندارد. بله، علم
دارد که سابق یک تکلیفی بوده است که آن تکلیف در سابق که بوده هیچ تنجزی نداشته
که مجهول بوده، این عالم به او نبوده، آن موقع که تنجز نداشته این تکلیف قبل الاضطرار؛
چون علم به آن حاصل نشده بوده برایش یا اگر شک هم داشته در آن موقع که آیا
قطره‌ای افتاد یا نه؟ خب از هر دو چون علم اجمالی نداشته نسبت به هر دو یک اصل

موضوعی منقح داشته؛ استصحاب طهارت آن، استصحاب طهارت این یا برائت از هر دو و تعارضی هم نداشته، چون علم اجمالی نداشته آن موقع که، پس بنابراین این که علم دارد قبل الاضطرار تکلیفی بوده است این درست است ولی آن تکلیف منجز نبوده، به خاطر این که علم به آن تعلق نگرفته بوده، اگر التفات هم آن موقع داشته و شک بوده که آیا متنجس هست یا نه؟ اصول مرخصه یا منقحه‌ی موضوع داشته آن موقع

س: استاد، تکلیف دائرمدار علم است یا واقع؟

ج: تکلیف دائرمدار واقع است ولی تنجز نداشته، یعنی گردن‌گیر نبوده، چون جاهل بوده دیگه، وقتی

س: وقتی عالم باشد دیگه

ج: وقتی آدم جاهل باشد که تکلیف، پس قبل از طرؤ اضطرار تکلیفی بوده است ولی منجز نبوده است. بعد از طرؤ اضطرار الان علم اجمالی به این که یک خطاب تکلیفی متوجه او است ندارد. چون آن تکلیف قبل ممکن است آن طرف بوده و مرتفع شده، احتمال ارتفاع با علم به وجود تکلیف تناقض دارد جمع نمی‌شود. پس این مقدمه اولی است که بالوجدان، بالضرورة الان علم اجمالی به توجه خطاب، خطاب اجتناب به خودش ندارد. این مقدمه اولی.

مقدمه ثانیه این است که خب وقتی این علم را نداشت پس به نحو شک بدوی شک می‌کند که این غیر مضطرّالیه آیا یجوز شربه یا نه؟ آن یکی یقین دارد به خاطر این که آن مضطرّالیه است. وجداناً می‌داند آن یجوز شربه، این یکی شک دارد که یجوز شربه أم لا؟ خب برائت جاری می‌کند، اصل در آن جاری می‌شود بلامعارض، اصل بلامعارض هم در این جاری می‌شود پس نتیجه چه می‌شود؟ پس نتیجه این می‌شود که از ناحیه علم اجمالی خیالش راحت است. از ناحیه علم اجمالی منجزی ندارد. از ناحیه احتمال تکلیف هم به خاطر وجود مؤمن باز خیالش راحت است پس بنابراین نتیجه این می‌شود که «یجوز شربه و لا یجب الاجتناب عنه» و هکذا، نعم هنا شبهة که آن شبهه در حقیقت دلیل کسانی است که ممکن است توهم بکنند این جا وجوب اجتناب هست و آن این است که به واسطه این علم اجمالی که برایش پیدا شد که قبل از طرؤ اضطرار تکلیفی بوده است پس بنابراین ینکشف که یک تکلیفی متوجه او شده بوده قبل از طرؤ اضطرار، حالا استصحاب به همان تکلیف می‌کند و با این استصحاب نمی‌خواهد اثبات کند که این غیر مضطرّالیه این بخصوصه واجب است اجتناب از او و این مثلاً متنجس است. چون این اصل مثبت می‌شود به همان بیانی که دیروز می‌گفتم که اگر بخواهد بگوید که اجتنابی الان وجود دارد به حکم استصحاب، خب این اجتنابی که موجود است بلاموضوع و بلامحل که نمی‌شود. یک موضوع و محلی می‌خواهد. آن محل قطعاً مضطرّالیه نمی‌شود باشد. پس قهراً چه کسی خواهد بود؟ این یکی که غیر مضطرّالیه هست. با این استدلال می‌شود گفت که بله، آن تکلیف الان روی غیر مضطرّالیه است. هستش به حکم استصحاب، موضوع می‌خواهد به حکم عقل، حکم بلاموضوع که نمی‌شود. موضوع نمی‌تواند مضطرّالیه باشد پس نتیجه این است که موضوع این است و این تکلیف روی این است ولی خب این چیه؟ این مثبت است دیگه، این لازمه عقلی بقاء مستصحب است در این جا، و اصول مثبتی که حجت نیست. این را نمی‌خواهیم بگوییم ولی می‌خواهیم بگوییم که وقتی استصحاب تکلیف می‌شود که یک تکلیفی وجود دارد آن دیگه اثر شرعی لازم ندارد. استصحاب نفس تکلیف... استصحاب موضوع اثر می‌خواهد اما استصحاب تکلیف اثری نمی‌خواهد. چرا؟ برای این که

عقل حاکم است به این که چه تکلیف معلومی وجداناً چه تکلیفی که مولا تعبد به وجودش می‌کند شما باید از عهده او برآیی، شارع و مولا دارد می‌گوید بگو من این جا تکلیف دارم به حکم استصحاب، متعبد باش به این که تکلیف دارم. مولا دارد این جا من را متعبد می‌کند که من یک اجتنبی دارم و من می‌دانم این اجتنب را اگر بخواهم امتثال کنم لا طریق له الا این که از این ... این دیگه از لوازم استصحاب نیست که استصحاب بخواهد درست کند، این حکمی است که مترتب می‌شود عقلاً بر مستصحب ما در این جا، از ناحیه حکم عقل در روابط عبید و موالی به خصوص مولای حقیقی، پس بنابراین اصل مثبت هم نیست؛ به این بیان کأثه گفته می‌شود که استصحاب بقاء آن تکلیف سابق را می‌کند.

بیان آخری هم وجود دارد و آن این است که از راه قاعده اشتغال بگویم در این جا به این که الان بالاخره برای من به این علم اجمالی بعد طرؤ الاضطرار کشف شد که من اشتغال ذمه‌ای پیدا کرده بودم ولو این اشتغال عندالحدوث منتجز نبود چون علم نداشتم به آن، اما در مقام بقاء که کشف می‌شود و من علم پیدا می‌کنم به آن چیز سابق، الان او تنجز پیدا می‌کند اگر وجود داشته باشد و «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه» بنابراین باید از غیر مضطرّالیه اجتناب بکنم. این شبهه‌ای است که در مقام وجود دارد و مستند هست در حقیقت برای کسانی که قائل به وجوب احتیاط هستند در این موارد و می‌گویند از فرد غیر مضطرّالیه هم باید اجتناب بشود. محقق خوئی قدس سره که لعلّ وجه فرمایش آقای نائینی در دوره سابق احداً امرین بوده، یکی از این دو امر، جواب محقق خوئی در دراسات از این دوتا دلیل و دو بیان این هست که می‌فرمایند این استصحاب و بقاء تکلیف سابق یا اشتغال به تکلیف سابق این در صورتی است که یک مرخص شرعی بلامعارض وجود نداشته باشد. و الا اگر یک مرخص شرعی بلامعارض در یک طرفی وجود داشت با توجه به آن دیگه آن استصحاب جامع جاری نمی‌شود. توضیح مطلب این است که ایشان می‌فرمایند که در مواردی که ما مردد هستیم بین دو امر، مثل این که نمی‌دانیم بر ما وضو لازم شد بگیریم در اثر حدیثی که پیدا شد یا غسل باید بکنیم؟ در این موارد، استصحاب عدم حدث اصغر با استصحاب عدم حدث اکبر تعارض می‌کند تساقط می‌کند. یا برائت از تکلیف وضوئی با برائت از تکلیف غسلی تعارض می‌کند تساقط می‌کند. چون همه‌ی اصل‌ها از بین می‌رود این جا جای این که بگویم خب یک حدث، یک جامع‌الحدیثی من علم به آن پیدا کردم، جامع‌الحدث را استصحاب می‌کند. این جا درست است اما در مانحن فیه این جور نیست که اصول تعارض بکند همین جور که توضیح دادیم. علم اجمالی‌مان که منجز نشد، بعد اصلی که در ناحیه ظرف غیر مضطرّالیه جاری می‌شود معارضی ندارد چون در جانب ظرف مضطر او اصل ندارد، وجداناً حلال است. آن جا اصلی ندارد با آن معارضه کند. پس بنابراین شارع دارد می‌فرماید که از این ظرف غیر مضطرّالیه مرخصی، وقتی شارع این را دارد می‌فرماید که از این مرخصی دیگر تعبد نمی‌کند به بقاء آن جامع، وقتی این را دارد می‌فرماید دیگه به بقاء جامع تعبد نمی‌کند. دارد این را ترخیص می‌کند. پس بنابراین این جا جاری نمی‌شود آن استصحاب بقاء اصل تکلیف و همچنین اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه در کجا است؟ در جایی است که شارع ترخیص نداشته باشد. خب خودش دارد ترخیص می‌دهد. با توجه به ترخیصی که دارد می‌دهد دیگه جای برای این مسئله نیست. حالا بخوانم عبارتش را ببینید همین مطلبی که ما فهمیدیم می‌فرماید یا نه؟

«و الجواب؛ ان هذه الشبهة أن الاستصحاب أو قاعدة الاشتغال إنما يجريان في ما اذا كانت الأصول في جميع اطراف الشبهة ساقط بالمعارضه كما في مثال الحدث المردد بين الاكبر و الاصغر فإن الأصل في كل منهما معارض به بالأصل بالآخر فلا يقين الا بالحدث الجامع بين الاصغر و الاكبر و خصوصية كل منهما مشكوكة» اصل الحدث که جامع است یقین

داریم خصوصیت این که اصغریتش یا اکبریتش مشکوک است برای ما «و اذا توضأ المكلف او اغتسل يشك في ارتفاع حدثه» یکی اش را وقتی انجام داد «یشک فی ارتفاع حدثه فیستصحب» آن حدث را؛ این جا درست است «و هذا بخلاف ما اذا كان الاصل في بعض الاطراف جارياً من دون معارضٍ» مثل بحث ما «فإنه لا مجال فيه لجريان الاصل في الكل» بعد حکم الشارع بعدم التکلیف فی بعض الاطراف «بعد از این که شارع در بعض اطراف می فرماید تکلیف نیست و معارض هم ندارد «بعد حکم الشارع بعدم التکلیف فی بعض الاطراف و سقوطه فی بعضها بالوجدان» و سقوط تکلیف در بعض اطراف بالوجدان، آن طرف مضطرّالیه بالوجدان تکلیف ساقط است، می دانیم این را. این طرف هم شارع خودش دارد می فرماید که نیست، می فرماید یا استصحاب اگر باشد می فرماید تکلیف نیست یا برائت باشد می فرماید واجب نیست، چیزی بر دوش شان نیست کما فی المقام که این جوری است. «فإن غیر الطرف المضطر الیه لا حکم فیهِ باصالة البرائة و الطرف المضطر الیه يجوز ارتکابه بالوجدان و من هنا كان المرجع فی دوران الواجب بین الاقل و الاکثر الارتباطیین اصالة البرائة مع أنَّه بعد الاتیان بالاقل یشک فی بقاء التکلیف المعلوم بالاجمال لا محالة» که حالا آن تنظیری است که ایشان می فرمایند. خب این فرمایش ایشان. توی این بیان که الان در دراسات ذکر شده نکته ای خب بیان نشده که چرا؟ خب بله این جا ظاهر دلیل اصل این چون مجرای اصل در مورد غیر مضطرّالیه وجود دارد خب بحسب ظاهر «کل شیء لک حلال» و «رفع ما لا یعلمون» و این ها بحسب ظاهر این ها را می گیرد این درست ولی چرا آن را نگیرد؟ چرا آن را نمی گیرد؟ یعنی این جا چه جور ما تخلص کنیم از استصحاب آن تکلیف سابق؟ اگر این بخواهد بگویم بعد از این که شارع این حرف را می زند، دارد من را متعبد می فرماید به استصحاب که این جا تکلیف نیست یا این که برائت حکمی جاری می شود می فرماید این جا تکلیفی به گردن تو نیست و برائت داری، اگر به اصل مثبت آن بخواهیم توجه کنیم

س: با استصحاب می خواهد بگوید تکلیف هست...

ج: نه آن استصحاب کلی است، اما این خصوصیت غیر مضطرّالیه است.

غیر مضطرّالیه هم استصحاب عدم تعلق تکلیف به او داریم، چون یک وقتی که اصلاً قطره ای نپاشیده بود این تکلیف نداشت، خب حالا استصحاب عدم تکلیف می تواند بکند، هم برائت می تواند در آن جاری بکند. اگر بخواهیم بگویم این جریان برائت در این مدلول التزامی دارد به این که پس ارتفع آن جامع، معنایش این است که آن جامع ارتفع، این که اصل مثبت است و بلکه خب ننقل الکلام به آن می گویم جریان او می گوید که این جا تکلیف هست برائت نیست استصحاب ندارد ...

س: ...

ج: چه فرقی می کند؟

س:

ج: هان، پس شما باید یک کاری یک نکته ای بیان بفرمایید، یا بفرمایید این حاکم بر آن سبب مسببی اش بکنید یا بله؟

س: استصحاب کلی حاکم بر این اصل برائت است، شک ما در این که آیا این الان این کأس، کأس مضطرّالیه در آن خمر افتاده متنجس شده یا نه این ناشی شده از این است

که نمی‌دانیم این استصحاب در حالت علم اجمالی تکلیف بوده، نمی‌دانی در حالت اضطرار آیا تکلیف برداشته شده به واسطه‌ی این که خمر توی مضطرّالیه افتاده یا نه؟ این شک در این که این حرام است یا نه ناشی شده از این شک این است که نکند این کأس واقعیه مضطرّالیه باشد، آن سببی است، استصحاب کلی می‌کنیم این شکش از بین می‌رود.

ج: خب حالا فعلاً عرض ما خدمت محقق خوئی قدس سره حالا این نیست که جواب، جواب چی باید داد؟ فعلاً عرض ما این است که چه نکته‌ای ایشان بیان فرموده؟ فرموده آن جا که تعارض می‌کنند درست است، این جا نه. خب یک ادعایی باید ایشان بفرمایند، نکته‌ای که بیان فرموده، چرا این جا نه؟ خب دارد قائل می‌گوید که چی؟ می‌فرماید این جا که استصحاب جامع در این جا جاری نمی‌شود برای خاطر این که استصحاب شارع در این فرد دارد، خب استصحاب در فرد دارد به چه نکته مانع از جریان آن استصحاب می‌شود؟ این حاکم بر آن است از این جهت می‌فرمایید؟ این سبب است و آن مسبب است از این جهت می‌فرمایید؟ نکته‌ای توی این عبارت اصلاً بیان نشده. می‌فرماید این در آن جا هست در این جا نیست، خب چرا؟ یک تعبد اگر توی روایت بود می‌فرمود که در آن جا هست در این جا نیست، خب بله تعبد بود، اما ما که در مقام استدلال ما باید وجه بیان بکنیم. توی این عبارت این دراسات وجهی بیان نشده برای این. ایشان می‌فرماید در این جاها که در یک طرف جاری می‌شود بله قاعده‌ی اشتغال را می‌توانیم بگوییم، قاعده‌ی اشتغال را می‌توانیم جواب بدهیم برای این که قاعده‌ی اشتغال خودش توی ذاتش تقید افتاده که اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه مادامی که مرخصی نیامده باشد؛ آن درست است. نسبت به قاعده‌ی اشتغال می‌توانیم این جوری جواب بدهیم این بیان درست است که خود شارع خب این طرف دارد اصل می‌گوید، می‌گوید برائت داریم دیگر، نیست؛ پس بنابراین نسبت به قاعده‌ی اشتغال این بیان درست است البته باز توی عبارت نیامده چرا ولی وجه آن را می‌فهمیم که توی ذات قاعده‌ی اشتغال تعلیق افتاده، تقید افتاده به این که ترخیصی از طرف مولا نیامد و این جا خب ترخیص می‌آید. اما چرا آن استصحاب جامع جاری نمی‌شود؟ آن چرا جاری نمی‌شود؟ این فقط به خاطر این که این جا هست آن جاری نمی‌شود؟ بلکه ممکن است کسی به عکس بگوید، بگوید با وجود آن، این جاری نمی‌شود. همان بیانی که ایشان می‌فرماید که ما شک در این که از این باید اجتناب بکنیم یا نکنیم این است که آیا آن جامع الان وجود دارد یا ندارد؟ اگر وجود داشته باشد خب باید از این اجتناب بکنیم، اگر ندارد که نه. پس بنابراین عجالاً این؛ بله روی مبنای این بزرگوار قدس سره می‌توانیم بگوییم آقا آن استصحاب اصلاً بنابر این که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نشود می‌توانیم بگوییم بله، آن استصحاب جامع را شما نداری، به خاطر این که آن استصحاب در شبهات حکمیه است. آن استصحاب جاری نمی‌شود کما این که این جا هم استصحاب عدم تکلیف جاری نمی‌شود. این جا هم استصحاب عدم تکلیف در این

س:

ج: بله

س: آمدیم بین اینان مشکل بود نه بین تکلیفین، مثل صلاة ظهر جمعه نبود. آمدیم علم اجمالی که داریم بین اینان بود و استصحاب در موضوعات که ایشان جاری نمی‌داند که؛ استصحاب حکم را جاری نمی‌کند.

ج: خب این‌جا این حکم را دارد استصحاب می‌کند ...

س: همیشه که مواردی که اضطرار هست ولی بعدش علم پیدا می‌شود که آن علم اجمالی ما به تکلیف نیست که بگوییم این مستصحاب است، تکلیف استصحاب در مورد تکلیف جاری می‌شود. خیلی وقت‌ها مستصحاب فرد است، مثل این‌که من علم اجمالی دارم که یا این کأس حرام شده یا این کأس حرام شده، فرمایش شما در جایی است که فقط موارد اشتباه در موارد علم اجمالی بین الحکمین باشد و اشتباه در حکم باشد، خیلی وقت‌ها اشتباه در موضوع است که ایشان جاری نمی‌داند.

ج: استصحاب در حکم ما حکم جزئی که نداریم یعنی حکم که جزئی که نمی‌شود که، حکم شرعی همیشه کلی است، احکام شرعی منحل که نمی‌شود، منحل نمی‌شود که از آن یک حکم جزئی بروید.....

س:

ج: نه انحلال در کجا؟ اما ...

س: اجتنب عن الخمر یا اجتنب عن النجس نسبت به این فرد منحل می‌شود، این هم یک اجتنب دارد این هم یک اجتنب دارد.

ج: اجتنب دارد به این معنا ...

س:

ج: حالا اگر ایشان بفرمایند بله ایشان بفرمایند وقتی شارع قانونین جعل می‌کند به تعداد موضوعات يتولد از او، يتولد، گفته اجتنب عن الخمر باز این خمر که پیدا شد یک اجتنب از این درست می‌شود، یک اجتنب از او درست می‌شود، یک اجتنب از او درست می‌شود؛ ولی اگر بگوییم که نه همان کلی است و منتها او حجت است بر این‌که از این باید اجتناب بکنی، چون این مصداق آن کلی قرار می‌گیرد.

علی‌ای‌حال در مقام فرمایشی که ایشان برای تخلص فرموده‌اند این فرمایش محل اشکال، یعنی نکته‌ای در آن نیست که قانع‌کننده باشد ما بتوانیم بگوییم که آن استصحاب در مقام جاری نمی‌شود.

چگونه می‌توانیم تخلص کنیم از این استصحاب؟ قد يقال که در این‌جا استصحاب آن جامع که اگر این‌جا این اشکال کردیم شاید در استصحاب دیروز هم مثلاً این شبهه وارد بشود، قد يقال که آن جامعی که این‌جا وجود دارد که ما یقین داریم در سابق بود استصحاب او لا ینفع، چرا لا ینفع؟ چون امرش مردد است آن جامع بین ما یجب امثاله عقلاً و ما لا یجب. چون اگر آن جامع درواقع در ضمن فردی باشد که در مضطرّالیه هست بنابر مسلک کسانی که می‌گویند اضطرار موجب رفع الحکم نیست موجب جواز است مثل امام؛ خب اگر آن جامع درحقیقت در ضمن اجتنبی باشد که روی مضطرّالیه هست لا یجب امثاله، اگر آن جامع در ضمن اجتنبی باشد که روی غیر مضطرّالیه هست یجب امثاله. پس بنابراین استصحاب هم که نمی‌توند بگوید کدامش است، بنابراین این استصحاب چه اثری می‌تواند برای من داشته باشد؟ عقل می‌گوید حتی آن اثر عقلیه وجود ندارد، اصلاً شبهه‌ی مصداقیه‌ی آن اثر عقلی است. پس بنابراین به این بیان می‌گوییم که آقا آن استصحاب

جامع در این جا جاری نمی شود روی این مسلک البته، این حرف این مسلک است که بگویم در موارد اضطرار تکلیف از بین نمی رود فقط تجویز مخالفت به خاطر طرؤ این عنوان داده می شود از طرف شارع؛ ولی حرمتش سر جای خودش است یا وجوب سر جای خودش است...

س: ...

ج: یعنی امثال نمی خواهد، مولا امثال نمی خواهد درست؟ ولی حکم حرمتش را سر جای خودش باقی گذاشته، سر جایش هست، مثل شبهات بدویه. در شبهات بدویه ای که شما برائت جاری می کنی که شارع حکمش را بر نمی دارد، حکمش هست سر جا، فقط به شما اجازه می دهد. در اضطرار هم مثل برائت می ماند که حکمش را بر نمی دارد فقط تجویز می کند که این طور.

خب پس بنابراین اگر آن جامعی که شما می خواهید استصحابش بکنید آن جامع بر آن باشد تکلیف امثال نمی خواهد، اگر بر این باشد بله. این قد یقال که این جا چنین شبهه ای به خاطر این نیست. این مطلب مبنی بر این هست که ما بگویم که حکم عقل در حقیقت این است که تکلیفی که می دانی تجویز در آن نیست باید امثال بکنی، حق طاعت مولا نسبت به تکلیفی است که می دانی تجویزی راجع به او نیست. اما اگر بگویم حکم عقل این جوری است که می گوید وقتی تکلیفی می دانی هست شک داری تجویزی داده شده یا نه، مردد است، این جا تو باید مثل موارد قدرت می ماند، اگر یک تکلیفی می دانی هست ولی نمی دانی قدرت داری یا نه، در موارد شک در قدرت عقل می گوید چی؟ می گوید اقدام بکن، اگر برایت معلوم شد که قدرت ندارد بعد اقدام خب معذور هستی، اگر معلوم شد قدرت داری خب انجامش داری می دهی دیگر. ولی نمی توانی همین جور تهاون بکنی بنشین.

س:

ج: در شک در قدرت بله حکم عقل است.

س:

ج: نه نه، می خواهیم بگویم این جا چون اشکال چی بود؟ اشکال این بود که شما استصحاب جامع که می کنی باید استصحاب جامع اثر داشته باشد ولو اثر عقلی داشته باشد ...

س: ولی در یک طرف چون اضطرار ترخیص دارد اثری ندارد ...

ج: این جایش مرددی ترک کن.

این حرف در صورتی درست است که بگویم حکم عقل این چنینی است؛ اما اگر حکم عقل این بود که چه تکلیفی که می دانی ترخیص در آن داده نشده، چه تکلیفی که می دانی در آن ترخیص داده شده یا نشده تو باید مثل موارد شک در قدرت نسبت به او بی تفاوت نباشی و این جا استصحاب تکلیف، چون چنین حکم عقلی است پس این استصحاب بی اثر عقلی نیست، عقل می گوید هر وقت تکلیفی بود و تو نمی دانی وضعیت آن تکلیف چگونه است که آیا تکلیفی است که ترخیص داده شده است در مخالفتش یا تکلیفی نیست که

ترخیص داده شده است در مخالفتش. نمی‌توانی بی‌تفاوت باشی، مُدرک عقلی اگر این شد که مثل وزان تکلیف، وزان شک در قدرت است که اگر تکلیف را احراز کردی و شک در قدرت داشتیم می‌گویند باید اقدام بکنی. این‌جا هم می‌گویند وقتی که تکلیف را احراز کردی و شک در این داشتی که تجویز در یعنی تجویز در ترک داری یا تجویز به عدم امتثال داری یا نه، که در ما نحن فیه این‌جوری است دیگر، نمی‌داند اگر آن طرف باشد تجویز به عدم امتثال دارد، اگر این طرف باشد تجویز به عدم امتثال ندارد؛ پس شما باید چکار کنی؟ باید بیاوری آن را.

بنابراین این مبنی بر این مبنا است این جواب و این پاسخ که پاسخ دقیق و خوبی هم هست ولی مبنی بر این مبنا هست که ما حکم عقل را در این مواردی که مردد می‌شود بگوییم عقل حکم ندارد به امتثال و به اقدام و شبیه موارد شک در قدرت نیست و الا اگر بگوییم این موارد مثل موارد شک در قدرت هست و کما لا یبعد که کسی این حرف را بزند که حق مولویت مولای حقیقی این است که در این مواردی که تکلیفی می‌دانی وجود دارد و شک داری که چگونه هست پس باید بی‌تفاوت نباشی اقدام بکنی. بنابراین این‌جور جواب دادن این مشکله را دارد، حالا باید بررسی کنیم ببینیم آیا جواب‌های دیگر قانع‌کننده‌ای در مقام می‌شود پیدا کرد و هست یا نیست. ان شاء الله برای شنیده.

و صلی الله علی محمد و آل محمد